

# گذار به کنش جمعی، مطالعه‌ای کیفی از فرایند شکل‌گیری جنبش‌های

## اعتراضی در میان زنان معترض یزدی

علی نیک منش<sup>۱</sup>

علی روحانی<sup>۲</sup>

سیدعلیرضا افشانی<sup>۳</sup>

احمد کلاته ساداتی<sup>۴</sup>

### چکیده

این پژوهش با هدف واکاوی فرایند گذار به کنش جمعی در میان زنان معترض شهر یزد و شناخت سازوکارهای معنایی و ساختاری شکل‌گیری جنبش‌های اعتراضی زنانه در بافتی مذهبی و سنتی، انجام شده است. حساسیت نظری پژوهش مبتنی بر تلفیق چند نظریه جامعه‌شناختی از جمله نظریه بسیج منابع، هویت جمعی، نظریه احساسات، و فرصت‌های سیاسی است. به منظور فهمی زمینه‌مند، از روش کیفی نظریه داده‌بنیاد بر اساس الگوی سیستماتیک اشتراوس و کوربین استفاده شده است. داده‌ها از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساخت‌یافته با ۲۶ زن معترض یزدی گردآوری و از طریق سه مرحله کدگذاری (باز، محوری و انتخابی) تحلیل شدند. در جریان تحلیل، بیش از ۸۰۰ کد اولیه، ۳۶ مفهوم اولیه، ۱۱ مقوله فرعی، و در نهایت ۵ مقوله اصلی استخراج گردید و در قالب مقوله هسته‌ای «بازتعریف میدان کنش: گذار از هویت‌های پراکنده به هویت جنبشی یکپارچه» سازمان یافت. بر اساس مدل پارادایمی طراحی‌شده، احساس نادیده‌گرفته‌شدن، آرمان‌گرایی، تجارب تاریخی و عدالت‌خواهی به عنوان شرایط علی، و بافت اجتماعی، فشارهای جنسیتی و محدودیت نهادی به عنوان شرایط زمینه‌ای شناسایی شدند. عوامل مداخله‌گری چون حمایت خانواده، ترس امنیتی و همبستگی جنسیتی بر راهبردهای زنان در جهت مشارکت و کنش نمادین مؤثر بوده‌اند. نتایج نشان می‌دهد که فرایند کنش جمعی در زنان معترض یزدی، محصول تعامل چندلایه‌ای میان عوامل فردی، ساختاری، عاطفی و شبکه‌ای است که در پی آن هویت جمعی جدیدی شکل گرفته و موجی از مشارکت جنسیتی و فرهنگی به‌وجود آمده است.

واژگان کلیدی: کنش جمعی، هویت جمعی، جنبش زنان، اعتراض، یزد

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری بررسی مسائل اجتماعی ایران در دانشگاه یزد

<sup>۲</sup> دانشیار جامعه‌شناسی و عضو هیئت علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه یزد، نویسنده مسئول مقاله، آدرس ایمیل: aliruhani@yazd.ac.ir

<sup>۳</sup> استاد جامعه‌شناسی و عضو هیئت علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه یزد

<sup>۴</sup> دانشیار جامعه‌شناسی و عضو هیئت علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه یزد

## Transition to Collective Action: A Qualitative Study of the Formation Process of Protest Movements among Women Protesters in Yazd

### Abstract

This study aims to explore the process of transition to collective action among women protesters in the city of Yazd and to identify the semantic and structural mechanisms underlying the emergence of women's protest movements within a religious and traditional context. The theoretical sensitivity of the research is grounded in an integration of several sociological frameworks, including resource mobilization theory, collective identity theory, emotion theory, and political opportunity theory. To provide a contextualized understanding, a qualitative grounded theory approach based on the systematic model of Strauss and Corbin was employed. Data were collected through semi-structured interviews with 26 women protesters from Yazd and analyzed through three stages of coding—open, axial, and selective. The analysis produced over 800 initial codes, 36 preliminary concepts, 11 subcategories, and ultimately 5 main categories, all organized around the core category of *“Redefining the Field of Action: Transition from Fragmented Identities to a Unified Movement Identity.”* According to the developed paradigmatic model, feelings of invisibility, idealism, historical experience, and demands for justice were identified as causal conditions, while social context, gendered pressures, and institutional constraints functioned as contextual conditions. Intervening factors such as family support, security-related fear, and gender solidarity influenced the women's strategies for participation and symbolic action. The findings reveal that the process of collective action among women protesters in Yazd is the product of a multilayered interaction among individual, structural, emotional, and network-based factors, resulting in the formation of a new collective identity and the emergence of a wave of gendered and cultural participation.

**Keywords:** Collective Action; Collective Identity; Women's Movement; Protest; Yazd

### مقدمه و بیان ایده

تحولات اجتماعی سال‌های اخیر در ایران، پای زنان را در بستر کنش‌های اعتراضی گشوده‌اند. زنان دیگر نه صرفاً در حاشیه جنبش‌های اجتماعی، بلکه در متن تحولات اجتماعی ایفای نقش می‌کنند. این نقش‌آفرینی صرفاً محدود به حضور فیزیکی یا نمادین در خیابان نیست، بلکه بازتابی از یک فرایند اجتماعی پیچیده است که طی آن، فرد به سوژه‌ای معترض بدل می‌شود و از کنش فردی به کنش جمعی گذار می‌کند. در این گذار، عوامل گوناگونی از جمله شبکه‌های اجتماعی، تجربه‌های زیسته، بازتعریف هویت جنسیتی، و ادراک مشترک از بی‌عدالتی، نقش‌آفرین‌اند (براتعلی پور و امانی: ۱۳۹۶، ۱۰).

در بستر شهری همچون یزد که بافت اجتماعی آن دارای ساختار فرهنگی محافظه‌کارانه‌تری نسبت به کلان‌شهرهاست، مطالعه‌ی فرایند شکل‌گیری کنش جمعی در میان زنان، اهمیت مضاعف می‌یابد. در چنین

فضاهایی، هزینه‌های نمادین و اجتماعی کنشگری بالا بوده و همین امر فرایند تصمیم‌گیری برای پیوستن به اعتراض جمعی را پیچیده‌تر می‌سازد (جلایی‌پور و قنبری: ۱۴۰۳، ۲۹۲). با این حال، شواهد کیفی حاکی از آن است که حتی در این فضاها نیز، زنان معترض با اتکا به ظرفیت‌های فرهنگی، هویتی و شبکه‌ای، قادر به بازتعریف جایگاه خود در عرصه عمومی شده‌اند. این بازتعریف، نتیجه‌ی تعامل مستمر میان عوامل فردی (نظیر سرمایه فرهنگی و آگاهی جنسیتی) و عوامل ساختاری (نظیر گشودگی نسبی فضای ارتباطی یا وجود شبکه‌های همدل) است (Tarrow: 1998,92).

در نگاه جامعه‌شناختی، کنش جمعی زمانی رخ می‌دهد که افراد به ادراک مشترکی از مسئله‌ای اجتماعی دست یابند و احساس کنند که امکان اثرگذاری از طریق کنش جمعی فراهم است. این احساس در خلأ به‌وجود نمی‌آید، بلکه محصول فرایندی است که در آن عوامل متعدد فرهنگی، شناختی، ارتباطی و تجربی با یکدیگر پیوند می‌خورند (Crossley: 2002,47). آنچه در بسیاری از پژوهش‌های پیشین مغفول مانده، تحلیل جزئی و عمیق از همین فرایند «گذار به کنش جمعی» است، به‌ویژه در مورد گروه‌هایی مانند زنان که با محدودیت‌های چندلایه‌ای در سطح فرهنگی، اجتماعی و ساختاری مواجه‌اند.

یکی از مفاهیم کلیدی در تحلیل کنش‌های اجتماعی، «نارضایتی خاموش»<sup>۵</sup> است؛ حالتی که در آن افراد، گرچه احساس نارضایتی دارند، اما این نارضایتی هنوز به سطح ابراز عمومی یا رفتار کنشی نرسیده است. این حالت در بسیاری از جوامع، به‌ویژه جوامعی با ساختارهای کنترلی و هنجاری قوی، از جمله شهر یزد، به شکلی مزمن وجود دارد. آنچه این نارضایتی را به کنش جمعی تبدیل می‌کند، نه صرفاً شدت مسئله، بلکه تفسیر مشترک، تعاملات بین فردی و فراهم‌شدن شرایط فرصت‌مند<sup>۶</sup> است (Goodwin & Jasper: 2009,83).

شکل‌گیری این هویت اعتراضی<sup>۷</sup> در بافتی مانند یزد، به واسطه ساختارهای سنتی خانواده، گفتمان‌های مذهبی-فرهنگی غالب، و نهادهای غیررسمی اجتماعی (همچون انجمن‌های محلی، فضاهای آموزشی زنان، یا گروه‌های مجازی بسته)، فرایندی خاص و چندمرحله‌ای دارد. برخلاف تصور عمومی، زنان معترض الزاماً از زمینه‌های فرهنگی یا اجتماعی مشابهی برخوردار نبوده‌اند. برخی از آن‌ها از طبقات متوسط سنتی آمده‌اند و برخی دیگر از خانواده‌هایی با ارزش‌های مدرن‌تر؛ اما نقطه اشتراک، عبور آن‌ها از سطح سکوت، پذیرش یا انفعال به سطحی از مشارکت اجتماعی مبتنی بر ارزش‌ها و بازنمایی جمعی بوده است (جلایی‌پور و قنبری: ۱۴۰۳، ۲۹۵).

از منظر جامعه‌شناسی تفسیری، این گذار از «فرد تجربه‌گر» به «فاعل اجتماعی» نیازمند مجموعه‌ای از سازوکارهای بین‌الذهانی است. گفتگوهای گروهی، شنیدن روایت مشابه از دیگران، و امکان مشارکت در فضاهای عمومی (اعم

<sup>5</sup> Latent Discontent

<sup>6</sup> Political Opportunity Structures

<sup>7</sup> Protest Identity

از حقیقی یا دیجیتالی) زمینه‌هایی هستند که به بازتعریف واقعیت کمک می‌کنند. در واقع، آن چه موجب مشارکت می‌شود، فقط «داشتن مسئله» نیست، بلکه «پیدا کردن زبان مشترک برای بیان آن مسئله» است (Melucci: 1996,121).

مطالعات انجام شده نشان می‌دهد که بسیاری از زنان شرکت‌کننده در اعتراضات، پیش‌تر تجربه‌های منفردی از نابرابری یا تبعیض داشته‌اند. با این حال، این تجربه‌ها زمانی به کنش بدل شده‌اند که این زنان توانسته‌اند معنایی جمعی به آن‌ها ببخشند و از طریق گفتگو با دیگران، روایت خود را در یک ساختار جمعی قرار دهند. این‌جا است که مفهوم «هویت اعتراضی» به میان می‌آید؛ یعنی فرآیندی که طی آن فرد، خود را به‌عنوان بخشی از یک "ما"ی نادیده‌گرفته‌شده و محروم‌شده می‌بیند (Snow & McAdam, 2000: 10).

مطالعه‌ی حاضر در تلاش است تا با تکیه بر رویکرد کیفی، و بر پایه مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته با زنانی که در اعتراضات سال‌های اخیر در یزد مشارکت داشته‌اند و پیامدهای آن را تجربه کرده‌اند، این فرایند گذار را مورد بررسی قرار دهد. پرسش اصلی پژوهش این است که زنان معترض در شهر یزد چگونه از مرحله‌ی ناراضیتی فردی به مرحله‌ی کنش جمعی گذار می‌کنند، و چه سازوکارهای فرهنگی، شبکه‌ای و هویتی در شکل‌گیری این گذار نقش تعیین‌کننده دارند؟

### پیشینه پژوهش

جلایی‌پور و قنبری (۱۴۰۳) در مقاله‌ای با عنوان «واکاوی کنشگری زنان در اعتراضات پاییز ۱۴۰۱ و پیامدهای آن بر جامعه و نظام سیاسی» با مطالعه‌ی کیفی و روش نظریه‌ی زمینه‌ای و مصاحبه با ۲۸ زن کنشگر سیاسی و اجتماعی، ریشه‌های اجتماعی حضور زنان در اعتراضات پاییز ۱۴۰۱ و پیامدهای آن را بررسی کردند و این‌گونه نتیجه گرفتند که: «تحولات در نظام ارزشی و نگرش‌های زنان، که از سوی ساختار حاکم مورد پذیرش قرار نگرفته، به شکل نوعی کنش اعتراضی نمود یافته است. این اعتراض، رنگ‌وبوی زنانه دارد و بر محور بازپس‌گیری سبک خاصی از زیستن شکل گرفته است. این موضوع بیشتر به زنانی مربوط می‌شود که در زندگی روزمره خود با تجربه‌هایی از جنس کنترل و تحقیر مواجه بوده‌اند» (جلایی‌پور و قنبری: ۱۴۰۳، ۲۸۷-۳۰۶).

نیک‌منش، روحانی، افشانی و کلاته‌ساداتی (۱۴۰۳) در مقاله‌ای با عنوان «فهم ذهنیت زنان معترض از علل و پیامدهای کنش‌های اعتراضی، مطالعه‌ی کیفی از زنان معترض زندانی در شهر یزد»، با استفاده از روش کیفی و مصاحبه نیمه‌ساختاریافته با ۸ نفر از زنان شرکت‌کننده در اعتراضات ۱۴۰۱، به بررسی ذهنیت این زنان درباره علل و پیامدهای کنش‌های اعتراضی پرداختند. یافته‌های این پژوهش نشان داد که: «در جریان اعتراضات ۱۴۰۱،

زنان با کنشگری فعال خود در پی بازیابی هویت فردی و حقوق اجتماعی‌شان برآمدند؛ تلاشی که به‌مثابه پاسخی به مناسبات ناعادلانه و سازوکارهای محدودکننده تلقی می‌شود». (نیک‌منش و همکاران: ۱۴۰۳، ۱۶۷-۱۴۳).

آزاد (۱۴۰۳) در پژوهشی با عنوان «بررسی گفتمان‌های شکل‌گیری کنش جمعی زنان پیش از جریان «زن، زندگی، آزادی»» به بررسی فرایند انسجام تدریجی میان گفتمان‌های جنبش زنان و اعتراضات جمعی پرداخت. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که: «همگرایی گفتمان‌های زنان و اعتراضات جمعی منجر به شکل‌گیری معنای مشترکی شده است که توانسته نارضایتی‌های پراکنده را به کنش جمعی و سازمان‌یافته تبدیل کند». این مطالعه با تحلیل محتوای متون پژوهشی و خبری، روند تاریخی «زنانه‌تر شدن تناسب اعتراضات» و گسترش جامعه مدنی دیجیتال را نشان می‌دهد و تأکید می‌کند که شکل‌گیری کنش جمعی زنان در ایران نیازمند تعامل میان ساختار گفتمانی و فضای مجازی بوده است (آزاد: ۱۴۰۳، ۵۸-۳۰).

غلام‌نیارمی (۱۴۰۲) در پژوهشی با رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی و روش ترکیبی اسنادی-مصاحبه‌ای به بررسی روند شکل‌گیری جنبش اجتماعی زنان ایران در نیمه قرن سیزدهم پرداخت. یافته‌های این مطالعه نشان می‌دهد که: «زنان در آن دوره با بهره‌گیری از سازوکارهایی نظیر گفتمان عمومی و شبکه‌های محلی، توانستند از انزوای اجتماعی به یک حضور جمعی معنادار دست یابند». این مقاله بر نقش عوامل اجتماعی، فرهنگی و ساختاری در بستر تاریخی قاجار تا پهلوی تأکید می‌کند و بیان می‌دارد که توسعه جنبش زنان به ظرفیت‌های شبکه‌ای و حضور در حوزه عمومی مرتبط است، نه صرفاً شرایط فردی. این تحلیل تاریخی به درک نظام‌مند از تحولات کنش جمعی زنان معاصر کمک می‌کند (غلام‌نیارمی: ۱۴۰۲، ۹۰-۷۰).

نادری<sup>۸</sup> (۲۰۲۴) در مقاله‌ای با عنوان «روزمرگی رسانه‌ای: بازنمایی جنبش «زن، زندگی، آزادی» ایران در آینه شبکه‌های اجتماعی» نشان می‌دهد که چگونه رسانه‌های اجتماعی نقش تسهیل‌گر در ایجاد کنش جمعی معنادار میان زنان ایفا کرده‌اند. وی با تحلیل روایت‌های کاربران زن در پلتفرم‌هایی مانند اینستاگرام و توییتر، استدلال می‌کند که رسانه‌های اجتماعی به بستری برای تولید گفتمان زنانه، خودمستندسازی مقاومت و پیوند تجربه‌های زیسته فردی با اهداف جمعی تبدیل شده‌اند. این مقاله اصطلاح «روزمرگی رسانه‌ای» را برای توصیف فرآیندی به‌کار می‌برد که طی آن، تجربه‌های روزانه زنان در زندگی شخصی، ابعاد سیاسی پیدا می‌کند و به ابزاری برای اعتراض جمعی تبدیل می‌شود (نادری: ۲۰۲۴، ۴۵).

مهان<sup>۹</sup> (۲۰۲۴) در مقاله‌ای با عنوان «مکان‌سازی فمینیستی دیجیتال: بررسی موردی جنبش «زن، زندگی، آزادی»» به بررسی نقش ابزارهای دیجیتال در بازآفرینی فضاهای عمومی و خلق مکان‌های نمادین برای کنشگری

<sup>۸</sup> Naderi

<sup>۹</sup> Mehan

زنان می‌پردازد. او استدلال می‌کند که در غیاب امکان حضور فیزیکی مستمر، زنان با استفاده از ابزارهایی مانند گرافیتی دیجیتال، پست‌های نمادین، تصاویر و روایت‌های بصری، فضاهایی مجازی برای مقاومت و ارتباط سیاسی ایجاد کرده‌اند. این بازتعریف مکان در بستر دیجیتال، توانسته است به همبستگی گفتمانی، تقویت هویت جمعی و ظهور شبکه‌ای از کنشگری زنان بینجامد (مهرازی: ۲۰۲۴، ۵۸).

صادقی بروجردی<sup>۱۰</sup> (۲۰۲۳) در مقاله‌ای با عنوان «خیزش‌های ایران برای "زن، زندگی، آزادی": فزون‌تعیین، بحران و تبارشناسی اعتراض» با رویکرد نظری انتقادی و تحلیل ساختاری، تلاش می‌کند منشأ تاریخی، اجتماعی و فرهنگی اعتراضات زنان را ردیابی کند. او با بهره‌گیری از مفاهیمی چون فزون‌تعیینی<sup>۱۱</sup> و بحران مشروعیت، نشان می‌دهد که اعتراضات زنان نه یک واکنش ناگهانی، بلکه محصول فرآیند انباشت فشارهای ساختاری، نارضایتی فرهنگی و تقاطع بحران‌های اقتصادی و سیاسی است. نویسنده تأکید می‌کند که جنبش «زن، زندگی، آزادی» در ایران تجسم پیوند دیرینه میان خواست‌های فمینیستی و جنبش‌های اجتماعی مدرن است (صادقی بروجردی: ۲۰۲۳، ۶۱).

مهرازی<sup>۱۲</sup> (۲۰۲۳) در مقاله‌ای با عنوان «زن، زندگی، آزادی: درباره اعتراضات ایران و اینکه چرا این جنبش فمینیستی است» به تحلیل اجتماعی-فرهنگی خاستگاه‌های فمینیستی جنبش می‌پردازد. او تأکید می‌کند که برخلاف تصور رایج، این جنبش نه فقط خواستار اصلاحات سیاسی، بلکه بازتاب‌دهنده اعتراضات ریشه‌دار به ساختارهای پدرسالارانه، کنترل بدن، و تحدید آزادی‌های اجتماعی زنان است. مهرازی با بررسی عناصر نمادین جنبش مانند شعارها، حرکات جمعی زنان (از جمله بریدن مو)، و مشارکت طیف متنوعی از طبقات و گروه‌های سنی، به این نتیجه می‌رسد که جنبش «زن، زندگی، آزادی» شکلی از فمینیسم بومی و مقاومتی در بافت اجتماعی ایران است (مهرازی: ۲۰۲۳، ۷۰).

در بررسی پژوهش‌های انجام‌شده می‌توان دید، که این پژوهش‌ها بیشتر بر تحلیل کلی حضور زنان در اعتراضات، تبیین ریشه‌های ساختاری نارضایتی، یا بررسی بازنمایی‌های رسانه‌ای جنبش‌ها تمرکز داشته‌اند. بیشتر مطالعات با بهره‌گیری از روش‌های کیفی یا تحلیل گفتمان، به فهم ذهنیت معترضان، چالش‌های جنسیتی، و تأثیر شبکه‌های اجتماعی پرداخته‌اند. با این حال، خلأهایی نیز در این بدنه پژوهشی به چشم می‌خورد: نخست، اغلب پژوهش‌ها از تمرکز بر فرایند تدریجی و مرحله‌مند گذار از نارضایتی خاموش به کنش جمعی بازمانده‌اند؛ دوم، تحلیل‌های موجود عمدتاً ناظر به کلان‌شهرها یا نمونه‌های عمومی بوده‌اند و از توجه به بسترهای خاص‌تر، مانند شهرهای

<sup>10</sup> Sadeghi-Boroujerdi

<sup>11</sup> Overdetermination

<sup>12</sup> Mehrabi

مذهبی و سنتی همچون یزد، غفلت کرده‌اند. همچنین، کمتر پژوهشی از رویکرد تفسیری و تحلیل روایت فردی بهره برده است و بسیاری از مطالعات با حساسیت‌زدایی و رویکردی اخلاق‌مدارانه فاصله داشته‌اند. ما در پژوهش حاضر فرایند گذار از نارضایتی فردی و منفعل به کنش جمعی فعال را در میان زنان معترض یزدی بررسی می‌کنیم. این مطالعه با رویکردی کیفی و تفسیری، با استفاده از مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته، مکانیزم‌های میان‌فردی و فرهنگی شکل‌گیری هویت اعتراضی را در بستر خاص شهری یزد تحلیل می‌کند. با تمرکز بر مرحله‌به‌مرحله این گذار و شرایط ویژه محیطی، پژوهش ما به درک عمیق‌تر و بومی‌تر فرایند کنشگری جمعی زنان در شرایط محدودکننده کمک می‌کند. این رویکرد نوآورانه با پرهیز از حساسیت‌زدایی، تلاش دارد تبیینی جامعه‌شناختی و اخلاق‌مدارانه از شکل‌گیری کنش جمعی ارائه دهد و از تحلیل‌های صرفاً سیاسی فراتر رود.

### چارچوب مفهومی

در مطالعات کیفی، نظریه به عنوان یک چارچوب مفهومی یا راهنما عمل می‌کند که به پژوهشگر کمک می‌کند تا داده‌ها را تفسیر کند، پدیده‌ها را درک کند و معانی عمیق‌تری از تجربیات یا دیدگاه‌های شرکت‌کنندگان استخراج کند (Creswell & Poth, 2018). در مطالعات کیفی، نظریه می‌تواند به عنوان نقطه شروع به پژوهشگر برای هدایت طراحی پژوهش، تدوین پرسش‌ها و تحلیل داده‌ها کمک کند (Denzin & Lincoln, 2011). اگر چه پژوهشگر باید در شروع تحقیق و مطالعه خود از داشتن یا اتکا به یک باور نظری که در جهت‌گیری مطالعه او تاثیر گذار می‌باشد، خودداری نماید.

مطالعه حاضر که به بررسی فرآیند گذار به کنش جمعی در جنبش‌های اعتراضی زنان معترض یزدی می‌پردازد؛ موضوعی که در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی و مطالعات جنبش‌های اجتماعی از اهمیت بسزایی برخوردار است. در این راستا، چارچوب مفهومی پژوهش بر مبنای تلفیقی از نظریات کلیدی و روزآمد جامعه‌شناسی شکل گرفته است که فرایندهای پیچیده‌ی شکل‌گیری، تداوم و توسعه کنش جمعی را در بستر ویژه جنبش‌های زنان به صورت چندبعدی و نظام‌مند تحلیل می‌کند. این نظریات در مجموع امکان درک عمیق‌تری از انگیزه‌ها، ساختارها، منابع، هویت‌ها، احساسات و مشارکت‌های سیاسی و فرهنگی فعالان اجتماعی فراهم می‌آورند.

یکی از بنیان‌های نظری این چارچوب، نظریه بسیج منابع<sup>۱۳</sup> است که توسط مک‌کارتی و زالد (۱۹۷۷) مطرح شد. این نظریه کنش جمعی را نتیجه فرآیندی می‌داند که در آن بازیگران اجتماعی با استفاده از منابع مادی، معنوی، شبکه‌های اجتماعی و فرصت‌های ساختاری، اقدام به سازماندهی و پیشبرد اهداف خود می‌کنند. از این دیدگاه،

<sup>13</sup> Resource Mobilization Theory

کنش جمعی نه صرفاً بر مبنای نارضایتی‌ها بلکه بر اساس دسترسی و مدیریت بهینه منابع صورت می‌گیرد (McCarthy & Zald: 1977, 1212–1241).

تارو (۲۰۱۱) نیز بر اهمیت فرصت‌های ساختاری و منابع در شکل‌دهی به کنش‌های جمعی تأکید دارد و معتقد است که امید و چشم‌انداز تغییر به عنوان مؤلفه‌های حیاتی بسیج منابع، بستر مناسبی برای شکل‌گیری جنبش‌ها فراهم می‌کنند. (Tarrow: 2011, 27–40).

از سوی دیگر، نظریه هویت جمعی<sup>۱۴</sup> که نخستین بار توسط آلفرد ملوتچی (۱۹۹۵) معرفی و سپس توسط پولتا و جاسپر توسعه یافت، نقش مهمی در درک فرایندهای هویتی و روان‌شناختی کنش جمعی دارد. هویت جمعی به معنای فرایند ساختن و بازتعریف احساس تعلق به گروه و ایجاد معناهاى مشترک است که باعث انسجام و همبستگی درون گروهی می‌شود (Melucci: 1995, 41–63). یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که زنان معترض با استناد به تاریخچه فرهنگی، اسطوره‌ها و تجارب مشترک، نوعی هویت جمعی جدید شکل داده‌اند که بنیاد مطالبه‌گری عدالت، دیده‌شدن و تحقق حقوق برابر است. این بازتعریف هویت نه تنها موجب ایجاد تعلق عاطفی و انگیزشی می‌شود، بلکه در تعامل با ساختارهای قدرت، به عنوان نیروی مقاومتی در برابر نابرابری‌های جنسیتی عمل می‌کند. پولتا و جاسپر (۲۰۰۱) نیز تأکید می‌کنند که هویت جمعی، زمینه‌ساز ایجاد همبستگی و بسیج گروهی در جنبش‌ها است و نقش مهمی در تعیین جهت و پایداری جنبش‌های اجتماعی دارد (Polletta & Jasper: 2001, 283–305) از منظر جنسیتی، همبستگی جنسیتی که شامل حمایت متقابل زنان و همراهی مردان می‌شود، به افزایش فراگیری و تأثیرگذاری جنبش کمک می‌کند و باعث گسترش شبکه‌های حمایتی و مشارکتی می‌شود.

همزمان با نظریه هویت، نظریه منابع اجتماعی<sup>۱۵</sup> نیز به شکل‌گیری چارچوب مفهومی کمک می‌کند. این نظریه بر اهمیت دسترسی به منابع متنوع از جمله حمایت‌های عاطفی، شبکه‌های اجتماعی، نمادها و ابزارهای ارتباطی تأکید دارد (Goodwin, Jasper, & Polletta: 2001, 15–35). در زمینه جنبش زنان یزدی، حمایت‌های غیررسمی از سوی خانواده، دوستان و گروه‌های همفکر به عنوان منابع حیاتی موجب کاهش ترس، افزایش احساس امنیت روانی و انگیزه استمرار در حضور در میدان اعتراض شده است. علاوه بر این، استفاده از نمادهای جمعی، شعارها و هشتگ‌ها که نمادهای فرهنگی و معنوی جنبش هستند، به تقویت حس همبستگی، همدلی و انگیزه‌های فردی و جمعی کمک می‌کند. این منابع معنوی، هم به عنوان ابزارهای بسیج و هم به عنوان نشانه‌هایی برای بازتولید هویت جمعی و استمرار جنبش عمل می‌کنند.

<sup>14</sup> Collective Identity Theory

<sup>15</sup> Social Resources Theory

نظریه احساسات<sup>۱۶</sup> نیز در چارچوب مفهومی پژوهش نقش کلیدی دارد، زیرا جنبش‌های اجتماعی نه تنها فرایندهای عقلانی بلکه فرایندهای عاطفی هستند (Jasper: 1998, 397-424). احساساتی مانند خشم، امید، ترس و ناامیدی، محرک‌های قوی کنش‌های جمعی محسوب می‌شوند و مدیریت این احساسات در فضای جمعی می‌تواند موجب تشدید یا تضعیف مشارکت‌ها گردد. جاسپر (۱۹۹۸) بیان می‌کند که احساسات فعال درون گروهی، مانند همدلی و حس عدالت‌خواهی، موجب انسجام گروهی و شکل‌گیری کنش‌های منسجم می‌شوند. همچنین، گولد (۲۰۰۹) تأکید می‌کند که حمایت‌های جمعی و شبکه‌های اجتماعی نقش مهمی در مدیریت احساسات منفی دارند و به افراد کمک می‌کنند تا ترس و نگرانی‌های امنیتی خود را کاهش داده و با افزایش اعتماد به نفس، در برابر خشونت و فشارهای اجتماعی مقاومت کنند (Gould: 2009, 45-60). در این مطالعه، توانمندسازی فردی و جمعی از طریق تجربیات مشترک و بازتولید احساسات مثبت و سازنده، نقش مهمی در پایداری جنبش ایفا کرده است.

از منظر مشارکت سیاسی و فرهنگی، نظریه‌هایی مانند آنچه مایر و تارو (۱۹۹۸) و تارو (۲۰۱۱) بیان کرده‌اند، بر اهمیت تغییرات ساختاری، بازتعریف نقش‌های اجتماعی و گسترش مشارکت تأکید دارند. این نظریات نشان می‌دهند که جنبش‌های اعتراضی زمانی موفق خواهند بود که فراتر از تقاضاهای صرفاً اقتصادی یا سیاسی رفته و فرهنگ سیاسی جدیدی را در جامعه شکل دهند که در آن ارزش‌های عدالت، برابری و مشارکت گسترده اجتماعی و جنسیتی تقویت شوند (Meyer & Tarrow: 1998, 281-298; Tarrow: 2011, 44-60). یافته‌های این پژوهش نیز حاکی از آن است که همراهی مردان با زنان در این جنبش، ضمن ارتقای فراگیری و مقبولیت اجتماعی، به تغییرات فرهنگی عمیق‌تر در نگرش‌های اجتماعی نسبت به نقش زنان و عدالت جنسیتی کمک کرده است. این همکاری جنسیتی به تعمیق همبستگی و گسترش شبکه‌های کنش جمعی یاری رسانده و زمینه‌ساز تغییرات پایداری در سطح ساختاری شده است.

در مجموع، تلفیق نظریات بسیج منابع، هویت جمعی، منابع اجتماعی، نظریه احساسات و مشارکت سیاسی، چارچوب مفهومی قوی و چندبعدی را فراهم می‌آورد که فرایند گذار از کنش فردی به کنش جمعی در زنان معترض یزدی را به خوبی تبیین می‌کند. این چارچوب نشان می‌دهد که چگونه تعامل پیچیده بین امید و آرمان، هویت جمعی و حمایت‌های اجتماعی، مدیریت احساسات و تغییرات فرهنگی و سیاسی، زمینه‌های شکل‌گیری، استمرار و گسترش جنبش‌های اعتراضی را فراهم می‌آورد.

#### جدول یک: نظریات چارچوب مفهومی

کاربرد در چارچوب مفهومی	محورهای کلیدی
-------------------------	---------------

<sup>16</sup> Emotion Theory

(McCarthy & Zald, 1977) نظریه بسیج منابع	منابع مادی و معنوی، سازماندهی، فرصت‌های ساختاری	توضیح چگونگی دسترسی و بهره‌گیری از منابع برای سازماندهی جنبش
(Melucci, 1995, 2001) نظریه هویت جمعی	ساخت هویت جمعی، تعلق اجتماعی، بازتعریف نقش‌ها	تبیین انسجام گروهی و ایجاد معناهای مشترک
(Goodwin et al., 2001) نظریه منابع اجتماعی	حمایت عاطفی، شبکه‌های اجتماعی، نمادها و ابزارهای فرهنگی	تحلیل نقش منابع غیرمادی در پایداری و تقویت انگیزه‌ها
(Jasper, 1998, 2009) نظریه احساسات	خشم، امید، ترس، مدیریت فشارهای روانی، نقش احساسات	بررسی نقش احساسات در تحریک، تداوم و انسجام کنش جمعی
(Meyer & Tarrow, 1998, 2011) نظریه مشارکت سیاسی و فرهنگی	مشارکت گسترده، بازتعریف نقش‌ها، تغییرات ساختاری و فرهنگی	تبیین گسترش جنبش و تغییرات فرهنگی و سیاسی

چارچوب مفهومی این پژوهش، از ترکیب نظریه‌های بسیج منابع، هویت جمعی، منابع اجتماعی، احساسات و مشارکت فرهنگی و سیاسی شکل گرفته است تا فرایند گذار به کنش جمعی در میان زنان معترض یزدی را نه به‌عنوان پدیده‌ای آنی، بلکه به مثابه یک مسیر تدریجی و پیچیده تبیین کند. نقطه آغاز این فرایند، درک نارضایتی و امید به امکان تغییر است؛ امری که نظریه بسیج منابع بر آن تأکید دارد. زنان در شرایطی به سمت کنش جمعی حرکت می‌کنند که احساس کنند منابع مادی و معنوی (مانند شبکه‌های حمایتی، نمادهای فرهنگی، امید به عدالت) در دسترس‌اند و فرصت‌هایی برای بهره‌برداری از آن‌ها فراهم شده است. در این مرحله، کنش هنوز فردی، پراکنده و گاه درونی باقی می‌ماند. اما با فعال شدن فرایند هویت‌یابی جمعی، افراد به «ما»ی مشترک تبدیل می‌شوند. نظریه هویت جمعی روشن می‌سازد که چگونه زنان از طریق بازخوانی تجارب زیسته، نمادهای بومی و خاطره‌های مشترک، احساس تعلقی جدید می‌سازند که به انسجام و انگیزش جمعی می‌انجامد.

در ادامه، نظریه منابع اجتماعی و احساسات به تحلیل چگونگی گذار از همبستگی عاطفی به حضور جمعی در میدان اعتراض می‌پردازد. حمایت‌های غیررسمی، گفت‌وگوهای درون‌گروهی و مدیریت احساساتی چون خشم، امید یا ترس، نقش مهمی در تقویت اعتماد به نفس، کاهش انزوا و تقویت تصمیم برای مشارکت دارند. در مرحله نهایی، آن‌گونه که نظریه‌های مشارکت فرهنگی و سیاسی بیان می‌کنند، کنش جمعی به یک جنبش اعتراضی بدل

می‌شود که با گسترش دامنه مشارکت، به ویژه با همراهی مردان و تقویت گفتمان عدالت جنسیتی، ساختارهای فرهنگی و سیاسی را به چالش می‌کشد. بدین ترتیب، تلفیق این نظریه‌ها به ترسیم یک مدل فرایندی کمک می‌کند که از ادراک فردی تا کنش جمعی مستمر را در زمینه‌ای بومی، جنسیتی و فرهنگی توضیح می‌دهد.

طراحی مصاحبه‌ها در این پژوهش بر پایه چارچوب مفهومی تلفیقی از نظریه‌های جامعه‌شناسی کنش جمعی انجام شد تا بتوان فرآیند گذار به کنش جمعی در میان زنان معترض یزدی را به طور جامع و چندبعدی بررسی کرد. نظریه بسیج منابع، با تأکید بر دسترسی و مدیریت بهینه منابع مادی، معنوی و شبکه‌های اجتماعی، مبنای تدوین سوالاتی قرار گرفت که نقش فرصت‌های ساختاری و چشم‌اندازهای امیدبخش را در انگیزش و استمرار مشارکت کنشگران تحلیل می‌کرد. همچنین، نظریه هویت جمعی محور اصلی پرسش‌ها بود و از طریق تمرکز بر تجربه‌های مشترک، فرایند بازتعریف تعلق به گروه و نمادهای فرهنگی، نقش هویت جمعی در انسجام و پایداری جنبش و مقاومت در برابر نابرابری‌های جنسیتی مورد توجه قرار گرفت.

علاوه بر این، نظریه منابع اجتماعی و نظریه احساسات به طراحی مصاحبه‌ها جهت داد تا حمایت‌های غیررسمی، نمادهای جمعی و مدیریت احساساتی مانند خشم، امید و ترس در شکل‌گیری و تداوم جنبش به‌خوبی بررسی شوند. سوالات مصاحبه همچنین به بررسی ابعاد فرهنگی و مشارکت جنسیتی اختصاص یافتند تا تأثیر همراهی مردان در گسترش فراگیری و تقویت شبکه‌های کنش جمعی تحلیل شود. این رویکرد چندوجهی و نظام‌مند، امکان استخراج داده‌های عمیق و چندبعدی را فراهم آورد که تعامل پیچیده میان منابع، هویت، احساسات و ساختارهای اجتماعی را در فرایند شکل‌گیری و پایداری کنش جمعی زنان معترض یزدی به صورت دقیق تبیین می‌کند.

## روش پژوهش

این پژوهش با رویکرد کیفی<sup>۱۷</sup> و مبتنی بر نظریه داده‌بنیاد<sup>۱۸</sup> انجام شده است تا فرایند گذار از نارضایتی فردی به کنش جمعی در میان زنان معترض یزدی به صورت زمینه‌مند و تجربی بررسی شود. انتخاب این روش به دلیل ماهیت اکتشافی موضوع و ضرورت نظریه‌سازی از دل داده‌ها صورت گرفت (Glaser & Strauss, 1967; Corbin & Strauss, 2015). داده‌های پژوهش از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته<sup>۱۹</sup> با ۲۶ زن معترض گردآوری شد که بر اساس تنوع در سن، پایگاه اجتماعی، تجربه کنشگری و سطح مشارکت انتخاب شدند. هر مصاحبه بین ۴۵ تا ۹۰ دقیقه طول کشید و پس از پیاده‌سازی کامل، داده‌ها با استفاده از نرم‌افزار تحلیل کیفی

<sup>17</sup> Qualitative Approach

<sup>18</sup> Grounded Theory

<sup>19</sup> Semi-Structured Interview

کدگذاری گردید. تحلیل داده‌ها هم‌زمان با گردآوری و در سه مرحله کدگذاری باز، محوری و انتخابی انجام شد. در مرحله کدگذاری باز<sup>۲۰</sup>، بیش از ۸۰۰ مفهوم اولیه از گفته‌های مشارکت‌کنندگان استخراج شد که بازتاب‌دهنده احساسات، تجربه‌ها و ادراکات آنان از کنش اعتراضی بود. در مرحله کدگذاری محوری<sup>۲۱</sup>، مفاهیم مشابه در قالب ۱۱ مقوله فرعی و ۵ مقوله اصلی چون «خلق امید»، «بازتعریف مسئولیت جمعی»، «مسیر گذار از کنش فردی به کنش جمعی»، «پشتیبانی اجتماعی و همبستگی» و «همبستگی جنسیتی و مشارکت گسترده» سازمان‌دهی شدند. در نهایت، در مرحله کدگذاری انتخابی<sup>۲۲</sup>، مقوله‌ای محوری با عنوان «بازتعریف میدان کنش: گذار از هویت‌های پراکنده به هویت جنبشی یکپارچه» شناسایی شد که سایر مفاهیم حول آن معنا یافتند و به‌عنوان هسته نظری پژوهش در تبیین الگوی گذار زنان از نارضایتی فردی به کنش جمعی عمل کرد (Corbin & Strauss, 2015). به منظور افزایش اعتبار یافته‌ها، از راهبردهای کیفی همچون بازبینی مشارکت‌کنندگان، تحلیل تطبیقی مستمر<sup>۲۳</sup>، ارزیابی همکار پژوهشی و اشباع نظری استفاده شد تا از انسجام و دقت تفاسیر اطمینان حاصل شود (Corbin & Strauss, 2015).

#### جدول ۲: مشخصات مشارکت‌کنندگان

وضعیت تأهل	تحصیلات	سن	بخش‌های کدگذاری شده	نام مشارکت‌کنندگان
مجرد	کاردانی	۲۶	27	نادیا
متأهل	کارشناسی	۳۵	30	مرضیه
متأهل	دیپلم	۵۳	36	فرحناز
مجرد	کارشناسی ارشد	۲۳	27	فاطمه
متأهل	کاردانی	۲۸	28	سحر
مجرد	کاردانی	۳۳	31	سارا
متأهل	کارشناسی	۳۶	36	زهرا
متأهل	کاردانی	۳۵	25	بتول
مجرد	کارشناسی	۳۶	35	شیما
مجرد	کارشناسی	۲۲	26	رویا
مجرد	کارشناسی	۲۱	35	الهه

<sup>20</sup> Open Coding

<sup>21</sup> Axial Coding

<sup>22</sup> Selective Coding

<sup>23</sup> Constant Comparative Analysis

متاهل	کارشناسی	۳۳	31	فروزنده
متاهل	کاردانی	۴۳	38	دنیا
متاهل	کاردانی	۳۱	36	آسیه
متاهل	کارشناسی ارشد	۳۰	27	عسل
مجرد	کارشناسی ارشد	۲۸	28	لیلا
متاهل	کارشناسی	۳۸	25	محدثه
متاهل	کاردانی	۲۸	33	نجمه
متاهل	کاردانی	۲۸	35	محبوبه
متاهل	کاردانی	۴۷	34	فاطمه
مجرد	کارشناسی	۲۳	31	زهره
مجرد	کارشناسی	۲۵	26	مریم
متاهل	کاردانی	۳۳	23	نسرین
مجرد	کارشناسی ارشد	۲۹	35	الهه
متاهل	دیپلم	۳۱	35	نرگس
مجرد	کارشناسی	۲۸	27	رویا

## یافته ها

با تحلیل خطابه خط و بررسی دقیق متن مصاحبه‌های تحقیق، مفاهیم، مقوله‌های فرعی و اصلی و درنهایت مقوله هسته در طی فرایند دقیق و طولانی مفهوم‌پردازی و ارائه شد؛ درنهایت مقوله هسته با عنوان " بازتعریف میدان کنش: گذار از هویت‌های پراکنده به هویت جنبشی یکپارچه " از 5 مقوله اصلی، 11 مقوله فرعی و 36 مفهوم اولیه که خود در یک فرایند طولانی از ادغام 800 مفهوم ساخته شده، برساخت شد که در جدول نشان داده شده است.

جدول ۳: فرایند تحلیل داده‌ها در چارچوب نظریه زمینه‌ای (از مفاهیم تا مقوله هسته)

مقوله فرعی	مقولات اصلی	مقوله هسته
امید و چشم‌انداز تغییر	خلق امید و آرمان	بازتعریف میدان کنش: گذار از هویت‌های پراکنده به هویت جنبشی یکپارچه
حمایت و مشارکت جمعی		
هویت، عدالت و دیده شدن		
تعهد و همبستگی فعال	بازتعریف مسئولیت جمعی	
تجربه فردی تا کنش جمعی	مسیر گذار از کنش فردی به کنش جمعی	
همبستگی، حمایت و پایداری جمعی		
پشتیبانی اجتماعی و همبستگی	پشتیبانی اجتماعی و همبستگی	
پایداری فردی و تقویت توانمندی جمعی		
اطمینان‌یابی در پرتو حمایت غیررسمی		
همبستگی جنسیتی و مشارکت گسترده		
همراهی مردان	همبستگی جنسیتی و مشارکت گسترده	

## خلق امید و آرمان

خلق امید و آرمان به فرایندی گفته می‌شود که در آن زنان معترض با وجود فشارها و تهدیدها، چشم‌اندازی روشن برای تغییر اجتماعی ترسیم می‌کنند و باور به امکان دستیابی به آینده‌ای بهتر را در خود و دیگران تقویت می‌نمایند. این امید و آرمان همچون نیرویی انگیزشی عمل کرده و استمرار حضور و کنش جمعی را ممکن می‌سازد. محدثه با اشاره به این موضوع می‌گوید:

«وقتی کنار هم بودیم، حس می‌کردم تغییر شدنیه، حتی اگر زمان بیره».

این آرمان خواهی، حتی در شرایطی که ترس بر فضا حاکم است، زنان را به ادامه مسیر ترغیب می‌کند. رویا نیز بیان می‌کند:

«تصور آینده‌ای آزاد باعث شد حتی در ترس هم ادامه بدیم، چون می‌دانستیم این راه به جایی می‌رسه».

همچنین دیدن همبستگی و شجاعت دیگران، نیروی امید را در دل معترضان تقویت می‌نماید. عسل نیز می‌گوید:

«با دیدن شجاعت بقیه، من هم باور کردم که می‌توانیم روزی به خواسته‌هامان برسیم، همین امید مرا جلو برد».

## بازتعریف مسئولیت جمعی

بازتعریف مسئولیت جمعی به معنای تغییر نگاه از مسئولیت فردی به مسئولیت مشترک برای حفظ و پیشبرد اهداف گروه است. زنان معترض در این فرآیند می‌آموزند که موفقیت یا شکست حرکت، به میزان تعهد و همکاری همه اعضا بستگی دارد. این تغییر نگرش باعث شکل‌گیری حس همبستگی، تعلق و تعهد به کنش جمعی می‌شود و افراد را حتی در نبود منافع شخصی، به ادامه حضور و حمایت از دیگران ترغیب می‌کند. زهره با اشاره به این موضوع می‌گوید:

«دیگه فقط به خودم فکر نمی‌کردم، هر تصمیمی که می‌گرفتم به این فکر بودم که برای همه‌مون چه نتیجه‌ای داره».

این تغییر نگاه، باعث می‌شود افراد حتی در غیاب منافع شخصی مستقیم، همچنان به حمایت از حرکت ادامه دهند. الهه نیز بیان می‌کند:

«گاهی کاری که می‌کردم شاید برای خودم سودی نداشت، اما می‌دانستم برای جمع مهم است، پس انجامش می‌دادم».

همچنین این مسئولیت مشترک، نوعی احساس مالکیت جمعی نسبت به اهداف و مسیر حرکت ایجاد می‌کند. فاطمه نیز می‌گوید:

«وقتی حس می‌کنیم همه با هم صاحب این حرکتیم، دیگه کنار کشیدن معنی نداره».

## مسیر گذار از کنش فردی به کنش جمعی

«مسیر گذار از کنش فردی به کنش جمعی» فرایندی تدریجی و تعاملی است که طی آن زنان از کنش‌های منفرد و شخصی عبور کرده و به مشارکت هدف‌مند و هماهنگ در قالب یک حرکت جمعی می‌رسند. این فرایند زمانی آغاز می‌شود

که تجربه‌های پراکنده نارضایتی و بی‌عدالتی، از طریق گفت‌وگو، مشاهده و هم‌دلی، به درکی مشترک از مسئله تبدیل می‌شود. در این مسیر، شبکه‌های ارتباطی و روابط چهره‌به‌چهره نقش مهمی در ایجاد احساس هم‌سرنوشتی و هم‌هدف بودن ایفا می‌کنند.

گذار به کنش جمعی شامل سه بُعد اساسی است:

۱. **تغییر شناختی**؛ یعنی بازتعریف مسئله شخصی به‌عنوان مسئله‌ای اجتماعی،

۲. **تغییر عاطفی**؛ یعنی تبدیل احساسات فردی مانند خشم یا ترس به انگیزه‌ای جمعی برای تغییر،

۳. **تغییر رفتاری**؛ یعنی پیوند زدن کنش‌های فردی با فعالیت‌های جمعی و سازمان‌یافته.

در این مرحله، انگیزه‌های فردی با مسئولیت جمعی گره می‌خورند و اعتماد متقابل میان زنان شکل می‌گیرد. نجمه با اشاره به این تجربه می‌گوید:

«اولش فقط خودم بودم که اعتراض می‌کردم، ولی وقتی دیدم بقیه هم مثل من فکر می‌کنن، تصمیم گرفتم کنارشان باشم».

این هم‌گرایی موجب تمرکز انرژی فردی در مسیر مشترک و افزایش اثربخشی کنش می‌شود. محبوبه نیز بیان می‌کند:

«وقتی به جمع پیوستم، فهمیدم که تنها بودن محدودیت داره، ولی با هم می‌تونیم کارهای بزرگ‌تری انجام بدیم».

در نهایت، این گذار به تقویت احساس هویت جمعی و تعلق به یک آرمان مشترک منجر می‌شود. دنیا هم می‌گوید:

«وقتی فهمیدم بخشی از یک حرکت بزرگ‌تر هستم، دیگه مسیرم روشن شد و انگیزه‌م چند برابر شد».

به این ترتیب، مسیر گذار از کنش فردی به کنش جمعی نه تنها شکل‌گیری هویت جنبشی را ممکن می‌سازد، بلکه موجب بازتولید سرمایه عاطفی و اجتماعی در میان زنان معترض می‌شود.

### پشتیبانی اجتماعی و همبستگی

پشتیبانی اجتماعی و همبستگی به معنای شبکه‌ای از ارتباطات عاطفی، اعتماد و یاری متقابل است که در بستر جنبش

اعتراضی شکل می‌گیرد و به پایداری کنش جمعی کمک می‌کند. این مقوله بر نقش پیوندهای غیررسمی و روابط بین فردی

در کاهش ترس، تقویت احساس امنیت و تداوم حضور زنان در صحنه اعتراض تأکید دارد. همبستگی در اینجا نه صرفاً به

معنای همراهی ظاهری، بلکه نوعی حمایت درونی و عاطفی است که اعضا از یکدیگر دریافت می‌کنند؛ حمایتی که سبب

بازتولید امید و انرژی در شرایط فشار و تهدید می‌شود. مطهره با اشاره به نقش این حمایت‌ها در احساس قدرت جمعی

می‌گوید:

«وقتی می‌دیدم بقیه هم مثل من می‌ترسن ولی بازم میان، دلگرم می‌شدم. حس می‌کردم تنها نیستم و این خودش بهم

نیرو می‌داد».

نسرین نیز بر اهمیت پیوندهای عاطفی در حفظ تداوم کنش تأکید دارد:

«ما فقط کنار هم شعار نمی‌دادیم، پشت هم بودیم. وقتی یکی خسته می‌شد، بقیه دلگرمش می‌کردن. این همراهی باعث می‌شد هیچ‌کس جا نزنه».

نجمه نیز همبستگی را نوعی «پناه عاطفی» در برابر اضطراب و سرکوب می‌داند و می‌گوید:  
«تو اون شرایط سخت، فقط همدیگه رو داشتیم. حتی یه پیام از دوستانم که می‌گفتن مراقب خودت باش، باعث می‌شد حس کنم هنوز امیدی هست».

### همبستگی جنسیتی و مشارکت گسترده

همبستگی جنسیتی و مشارکت گسترده به معنای شکل‌گیری پیوندی عاطفی، هویتی و سیاسی میان زنان است که فراتر از تفاوت‌های فردی یا طبقاتی، آنان را در قالب یک «ما»ی جمعی متحد می‌سازد. این همبستگی بر پایه‌ی تجربه‌ی مشترک تبعیض، تلاش برای دیده‌شدن و میل به تغییر ساختارهای نابرابر شکل می‌گیرد و در نهایت به گسترش حضور زنان در عرصه‌های مختلف اعتراض منجر می‌شود. در این فرآیند، هویت زنانه نه صرفاً یک ویژگی زیستی، بلکه به عنوان نیرویی بسیج‌کننده و عامل همدلی و مقاومت بازتعریف می‌شود.

نرگس با اشاره به این احساس مشترک می‌گوید:

«وقتی می‌دیدم زن‌های دیگه هم مثل من درد دارن و سکوت نکردن، یه حس عجیبی از قدرت پیدا می‌کردم. انگار یه نیروی نامرئی بین مومن بود که ما رو کنار هم نگه می‌داشت».

نگار نیز به تأثیر این همبستگی در تشویق زنان به حضور فعال‌تر اشاره می‌کند:

«اولش فکر می‌کردم فقط ما چند نفر هستیم، ولی وقتی دیدم چقدر زن اومده بودن، یه اعتماد به نفس خاصی گرفتم. فهمیدم صدای ما جمعیه، نه فردی».

فروزنده نیز از تجربه‌ی گسترش همبستگی به نسل‌ها و گروه‌های مختلف زنان سخن می‌گوید:

«زن‌های جوون و حتی زن‌های مسن‌تر، همه کنار هم بودن. هرکسی به اندازه خودش کاری می‌کرد. این اتحاد باعث شد احساس کنیم یه خانواده بزرگیم که باید از هم حمایت کنیم».

### بازتعریف میدان کنش؛ گذار از هویت‌های پراکنده به هویت جنبشی یکپارچه

بازتعریف میدان کنش؛ گذار از هویت‌های پراکنده به هویت جنبشی یکپارچه، بیانگر فرآیند گذار تدریجی زنان معترض از وضعیت پراکندگی هویتی و تجربه‌های منفرد نارضایتی، به مرحله‌ای از همگرایی و هویت‌یابی جمعی در بستر کنش اعتراضی است. «بازتعریف میدان کنش» به معنای بازسازی درک کنشگران از خود، دیگری و موقعیت اجتماعی‌شان در بستر تعاملات شبکه‌ای و تجربه‌های زیسته است. در این میدان، مرزهای میان فردی و طبقاتی کمرنگ شده و نوعی هویت جمعی مبتنی بر تجربه مشترک از تبعیض، بی‌عدالتی و آرمان تغییر شکل می‌گیرد.

این فرایند، حاصل پیوند چند سازوکار کلیدی است: خلق امید و آرمان که انرژی روانی و معنایی حرکت را فراهم می‌کند؛ بازتعریف مسئولیت جمعی که کنش را از سطح فردی به تعهد اجتماعی ارتقا می‌دهد؛ پشتیبانی اجتماعی و همبستگی که به پایداری و استمرار جنبش می‌انجامد؛ و در نهایت، همبستگی جنسیتی و مشارکت گسترده که موجب تثبیت هویت جنبشی زنان به‌عنوان یک «ما»ی متحد در میدان کنش می‌شود.

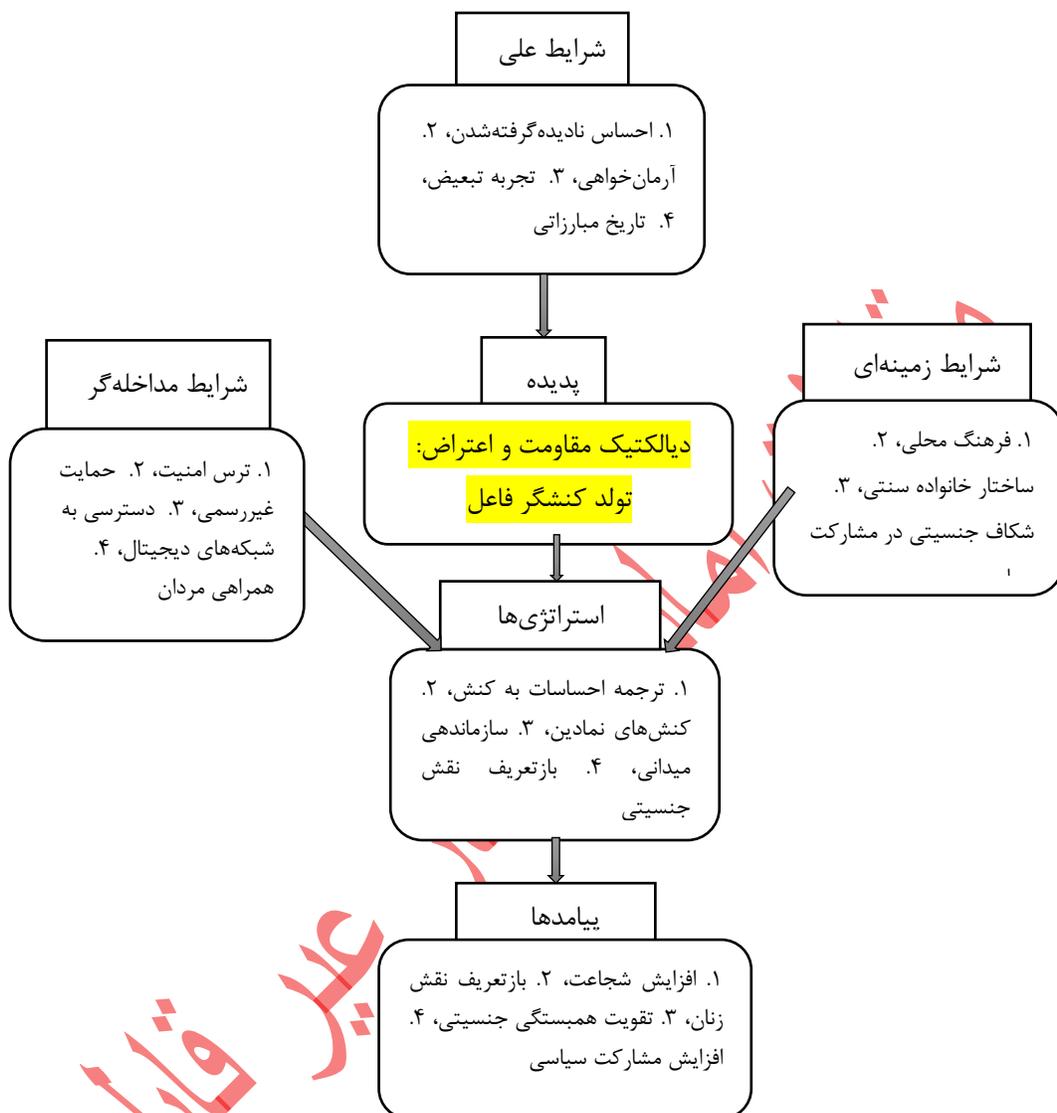
در نتیجه، بازتعریف میدان کنش به معنای انتقال از «منِ معترض» به «مای جنبشی» است؛ فرایندی که در آن زنان با بازنمایی مشترک از وضعیت خود و دیگران، میدان اجتماعی اعتراض را بازسازی کرده و آن را به فضایی برای بازنمایی جمعی، همبستگی پایدار و عاملیت اجتماعی بدل می‌سازند. این مقوله، نقطه تلاقی همه مقولات فرعی و اصلی پژوهش است و تبیین‌کننده چگونگی شکل‌گیری و تداوم هویت جنبشی زنان در بستر فرهنگی خاص شهر یزد به‌شمار می‌آید.

### مدل پارادایمی

در ادامه یافته‌های پژوهش در قالب چارچوبی تحلیلی برای تبیین سازوکارهای درونی و بیرونی مؤثر بر پدیده محوری را در ارتباط با شرایط علی، زمینه‌ای، مداخله‌گر، راهبردها و پیامدها ارائه می‌کنیم (Corbin & Strauss: 2015, 123–135). که خلاصه آن در قالب جدول زیر آمده است.

#### جدول ۴: اجزای اصلی پارادایمی

مؤلفه	محتوا
پدیده مرکزی	دیالکتیک مقاومت و اعتراض: تولد کنشگر فاعل
شرایط علی	احساس نادیده گرفته شدن، آرمان خواهی، تجربه تبعیض، تاریخ مبارزاتی
شرایط زمینه‌ای	فرهنگ محلی، ساختار خانواده سنتی، شکاف جنسیتی در مشارکت سیاسی
مداخله‌گرها	ترس امنیتی، حمایت غیررسمی، دسترسی به شبکه‌های دیجیتال، همراهی مردان
راهبردها	ترجمه احساسات به کنش، کنش‌های نمادین، سازماندهی میدانی، بازتعریف نقش جنسیتی
پیامدها	افزایش شجاعت، بازتعریف نقش زنان، تقویت همبستگی جنسیتی، افزایش مشارکت سیاسی



شکل ۱: مدل پارادایمی

### نتیجه گیری

مطالعه حاضر با هدف واکاوی مکانیزم‌های زمینه‌ای، احساسی و ساختاری مؤثر بر شکل‌گیری و گسترش کنش جمعی در میان زنان معترض یزدی نشان داد که فرایند گذار به کنش اعتراضی نه امری لحظه‌ای و صرفاً واکنشی، بلکه مسیری تدریجی، درون‌زا و پیچیده است که در تعامل میان تجربه‌های زیسته، هویت اجتماعی، حمایت‌های شبکه‌ای و فرصت‌های ساختاری شکل می‌گیرد. یافته‌ها نشان دادند که مقوله هسته «مسیر تغییر: فرایند گذار به کنش جمعی» شامل پنج مؤلفه اصلی است: خلق امید و آرمان، بازتعریف مسئولیت جمعی، گذار از کنش فردی به کنش جمعی، اطمینان‌یابی در پرتو حمایت غیررسمی و همراهی مردان. هر یک از این مؤلفه‌ها دارای بازگشت

تجربی روشن به داده‌های مصاحبه‌ها و بازگشت نظری به چارچوب‌های علمی حوزه جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی و مطالعات جنسیت است.

داده‌ها به روشنی نشان می‌دهند که امید و آرمان‌خواهی، حتی در شرایط فشار و تهدید، نیروی محرکه‌ای برای استمرار کنش جمعی است. تجربه‌های مشارکت‌کنندگان - از غلبه بر ترس گرفته تا الهام گرفتن از شجاعت دیگران - نشان می‌دهد که انگیزش عاطفی و باور به تغییر، عنصر مرکزی پایداری جنبش است. همچنین، تغییر نگرش از فردگرایی به مسئولیت‌پذیری جمعی، حس تعلق و تعهد گروهی را تقویت کرده و موجب هماهنگی و همکاری درونی جنبش شده است. یافته‌ها درباره نقش حمایت‌های غیررسمی دوستان و خانواده، و نیز همراهی مردان، نیز به‌طور مستقیم از روایت‌های مصاحبه‌شوندگان به دست آمده و درک ملموسی از فرآیندهای اجتماعی پشت کنش جمعی ارائه می‌دهد.

یافته‌ها با بخش‌هایی از مطالعات پیشین هم‌سویی و در برخی موارد تفاوت دارند. به‌عنوان نمونه، نتایج این پژوهش با یافته‌های مهرابی و همکاران در خصوص نقش امید و همبستگی در تداوم اعتراضات همسو است، اما برخلاف برخی نتایج جلالی‌پور که بر اولویت عوامل اقتصادی تأکید داشت، در این مطالعه عوامل هویتی و عاطفی وزن بیشتری داشتند. همچنین، مشابه با پژوهش نیک‌منش و دیگران، حمایت‌های شبکه‌ای و پیوندهای اجتماعی به‌عنوان تقویت‌کننده‌های اصلی مشارکت دیده شد، ولی یافته‌های حاضر نشان می‌دهد که این حمایت‌ها علاوه بر نقش بسیج، کارکرد مشروعیت‌بخشی نیز دارند که در کار نیک‌منش و دیگران کمتر برجسته شده بود. در مقایسه با غلام‌نیارمی، که بر نقش ساختار فرصت‌های سیاسی متمرکز بود، نتایج این پژوهش تعامل پیچیده‌تر میان ساختار و عاملیت فردی زنان را آشکار ساخت. همچنین، همسو با مطالعه مهان، بُعد جنسیتی و همبستگی درون‌گروهی زنان نقش محوری در تداوم حرکت‌ها داشت.

در سطح نظری، یافته‌ها بخش‌هایی از نظریه بسیج منابع را تأیید می‌کند؛ به‌ویژه در مورد اهمیت دسترسی به شبکه‌های حمایتی و منابع غیرمادی برای سازماندهی و استمرار حرکت‌ها. همچنین، با نظریه محرومیت نسبی همخوان است، زیرا تجربه احساس بی‌عدالتی و مقایسه خود با دیگران، انگیزه مشارکت را تقویت کرده است. نتایج همچنین با نظریه هویت اجتماعی تطابق دارد، زیرا شکل‌گیری هویت جمعی زنان معترض و تقویت حس «ما» در مقابل «آن‌ها» از عوامل کلیدی مشارکت بود.

به‌طور کلی، این پژوهش نشان می‌دهد که پایداری و اثربخشی جنبش‌های جمعی زنان مستلزم ترکیبی از عوامل روانی (امید و انگیزه)، اجتماعی (شبکه‌های حمایتی، همبستگی جنسیتی)، و ساختاری (فرصت‌ها و محدودیت‌ها) است. این ترکیب چندعاملی، علاوه بر تأیید بخشی از نظریه‌ها و پژوهش‌های پیشین، ابعاد جدیدی مانند نقش

مشروعیت بخشی حمایت مردان و تعامل پیچیده میان عاملیت فردی و ساختار اجتماعی را به ادبیات موجود اضافه می‌کند.

در ادامه این یافته‌ها، چند پیشنهاد برای بهره‌برداری نظری و عملی از نتایج ارائه می‌شود: در **سطح کاربردی**، ایجاد و تقویت شبکه‌های حمایتی و گروه‌های همدل زنان در فضاهای واقعی و مجازی، آموزش آگاهی جنسیتی و مهارت‌های کنشگری مدنی، و تشویق خانواده‌ها و مردان به حمایت از مشارکت اجتماعی زنان، از گام‌های مهم در تقویت ظرفیت کنش جمعی و کاهش فشارهای فرهنگی است. در **سطح نظری**، نتایج بر لزوم بازنگری در نظریه‌های کنش جمعی تأکید دارد، به‌ویژه در برجسته‌سازی نقش مؤلفه‌های عاطفی، هویتی و حمایت غیررسمی در کنار منابع مادی. مفهوم «مشروعیت بخشی از طریق حمایت غیررسمی» نیز می‌تواند به‌عنوان بُعدی جدید در مدل‌های نظری جنبش‌های اجتماعی مطرح شود. در **سطح پژوهشی**، پیشنهاد می‌شود مطالعات تطبیقی در شهرها و بافت‌های فرهنگی گوناگون انجام گیرد تا نقش زمینه‌های فرهنگی در شکل‌گیری هویت اعتراضی روشن‌تر شود. همچنین بررسی نقش نسل‌ها و رسانه‌های دیجیتال در فرایند گذار به کنش جمعی، و استفاده از رویکردهای ترکیبی (کیفی-کمی) می‌تواند به تعمیق درک نظری و تجربی این حوزه یاری رساند.

به‌طور کلی، یافته‌ها بیانگر آن است که فهم فرایند گذار به کنش جمعی در میان زنان، نیازمند نگاهی چندبعدی است که ابعاد روانی، اجتماعی و ساختاری را به‌صورت هم‌زمان در نظر گیرد؛ نگاهی که می‌تواند مبنای طراحی سیاست‌ها و برنامه‌هایی در جهت تقویت عاملیت و حضور اجتماعی زنان در جامعه ایران قرار گیرد.

## منابع

آزاد، هیوا. (۱۴۰۳). بررسی گفتمان‌های شکل‌گیری کنش جمعی زنان پیش از جریان «زن، زندگی، آزادی». فصلنامه مطالعات زنان، دوره ۱۲، شماره ۴۸، صفحات ۳۰-۵۸.

<https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/2801234>

براتعلی‌پور، م.، و امانی، م.ر. (۱۳۹۶). کنش‌های هویتی در جنبش‌های اجتماعی جدید؛ مطالعه موردی مشارکت زنان در اعتراضات شهری. سیاست‌های راهبردی و کلان، سال ۱۳، دوره ۵، صص ۱-۲۰.

[https://www.jmsp.ir/article\\_55681.html](https://www.jmsp.ir/article_55681.html)

جلایی پور، ح.ر.، و قنبری، س. (۱۴۰۳). واکاوی کنشگری زنان در اعتراضات پاییز ۱۴۰۱ و پیامدهای آن بر جامعه و نظام سیاسی. *مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران*، سال ۱۳، دوره ۵، صص ۲۸۷-۳۰۶.

[https://journal.ut.ac.ir/article\\_98457.html](https://journal.ut.ac.ir/article_98457.html)

غلامنیاومی، آ. (۱۴۰۲). شکل‌گیری جنبش اجتماعی زنان در ایران: مطالعه‌ای جامعه‌شناسی تاریخی. فصلنامه *مطالعات اجتماعی ایران*، (۲) ۱۵، صص ۷۰-۹۰.

<https://www.sid.ir/fa/journal/ViewPaper.aspx?id=123456>

نیک‌منش، ع.، روحانی، م.، افشانی، م. و کلاته ساداتی، س. (۱۴۰۳). فهم ذهنیت زنان معترض از علل و پیامدهای کنش‌های اعتراضی، مطالعه‌ای کیفی از زنان معترض زندانی در شهر یزد. *پژوهش‌های راهبردی سیاست*، ۹(۲)، ۷۵-۵۰.

<https://www.sid.ir/fa/journal/ViewPaper.aspx?id=XXXXX>

Corbin, J., & Strauss, A. (2015). *Basics of qualitative research: Techniques and procedures for developing grounded theory* (4th ed., pp. 6-150). Sage Publications. <https://us.sagepub.com/en-us/nam/basics-of-qualitative-research/book235578>

Creswell, J. W., & Poth, C. N. (2018). *Qualitative inquiry and research design: Choosing among five approaches\** (4th ed.). SAGE Publications.

<https://us.sagepub.com/en-us/nam/qualitative-inquiry-and-research-design/book246896>.

Crossley, N. (2002). *Making Sense of Social Movements*. Open University Press.  
Tarrow, S. (1998). *Power in Movement: Social Movements and Contentious Politics* (2nd ed.). Cambridge University Press.

Denzin, N. K., & Lincoln, Y. S. (Eds.). (2011). *\*The SAGE handbook of qualitative research\** (4th ed.). SAGE Publications.

<https://us.sagepub.com/en-us/nam/the-sage-handbook-of-qualitative-research/book235958>.

Glaser, B. G., & Strauss, A. L. (1967). *The discovery of grounded theory: Strategies for qualitative research* (pp. 1-7). Aldine.

[https://books.google.com/books/about/The\\_Discovery\\_of\\_Grounded\\_Theory.html?id=FjR8PwAACAAJ](https://books.google.com/books/about/The_Discovery_of_Grounded_Theory.html?id=FjR8PwAACAAJ)

Goodwin, J., & Jasper, J. M. (2009). *The Social Movements Reader: Cases and Concepts* (2nd ed.). Wiley-Blackwell.  
<https://www.wiley.com/en-us/The+Social+Movements+Reader%3A+Cases+and+Concepts%2C+2nd+Edition-p-9781405187640>

Goodwin, J., Jasper, J. M., & Polletta, F. (Eds.). (2001). *Passionate politics: Emotions and social movements* (pp. 15–35, 65–70). University of Chicago Press.  
<https://press.uchicago.edu/ucp/books/book/chicago/P/bo3684486.html>

Gould, D. B. (2009). *Moving politics: Emotion and ACT UP's fight against AIDS* (pp. 45–60). University of Chicago Press.  
<https://press.uchicago.edu/ucp/books/book/chicago/M/bo6646437.html>

Jasper, J. M. (1998). The emotions of protest: Affective and reactive emotions in and around social movements. *Sociological Forum*, 13(3), 397–424.  
<https://doi.org/10.1023/A:1022175308087>

Mehan, A. (2024). *Digital Feminist Placemaking: The Case of the “Woman, Life, Freedom” Movement*. *Urban Planning*, 9(2). <https://doi.org/10.17645/up.v9i2.7093>

Mehrabi, T. (2023). *Woman, Life, Freedom: On protests in Iran and Why it is a feminist movement*. *Kvinder, Køn & Forskning*, 34(2), 114–121.  
<https://doi.org/10.7146/kkf.v34i2.134480>

McCarthy, J. D., & Zald, M. N. (1977). Resource mobilization and social movements: A partial theory. *American Journal of Sociology*, 82(6), 1212–1241.  
<https://doi.org/10.1086/226464>

Melucci, A. (1996). *Challenging Codes: Collective Action in the Information Age*. Cambridge University Press.  
<https://www.cambridge.org/core/books/challenging-codes/16C42B683DF2A5C77B83A4BC1B3606B7>

Melucci, A. (1995). The process of collective identity. In H. Johnston & B. Klandermans (Eds.), *Social movements and culture* (pp. 41–63). University of Minnesota Press.  
<https://www.upress.umn.edu/book-division/books/social-movements-and-culture>

Meyer, D. S., & Tarrow, S. (1998). A movement society: Contentious politics for a new century. In D. S. Meyer, V. Jenness, & H. Ingram (Eds.), *Routing the opposition: Social movements, protest, and contention* (pp. 281–298).

<https://rowman.com/ISBN/9780847684705/Routing-the-Opposition-Social-Movements-Protest-and-Contention>

Naderi, S. (2024). *The Banality of a Medium: Iran's "Woman, Life, Freedom" Movement in the Social Media Mirror*. Atlantis: Critical Studies in Gender, Culture & Social Justice, 34(1). <https://doi.org/10.7146/kkf.v34i1.134480>

Polletta, F., & Jasper, J. M. (2001). Collective identity and social movements. *Annual Review of Sociology*, 27, 283–305. <https://doi.org/10.1146/annurev.soc.27.1.283>

Sadeghi-Boroujerdi, E. (2023). *Iran's uprisings for "Women, Life, Freedom": Over-determination, crisis, and the lineages of revolt*. International Political Sociology. <https://doi.org/10.1093/ips/olad017>

Snow, D. A., & McAdam, D. (2000). Identity work processes in the context of social movements: Clarifying the meaning and structure of the concept. In Stryker, S., Owens, T. J., & White, R. W. (Eds.), *Self, Identity, and Social Movements* (pp. 41–67). University of Minnesota Press. <https://www.upress.umn.edu/book-division/books/self-identity-and-social-movements>

Tarrow, S. (2011). *Power in movement: Social movements and contentious politics* (3rd ed., pp. 27–40, 44–60). Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/CBO9780511975585>